

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

پند استاد

قبل از اینکه بحث را شروع کنیم، روایتی را به مناسبت شروع بحث مطرح کنیم و ان شاء الله متبرک شویم به کلام معصوم (ع)، هر چند حقیقت همه‌ی این بحث‌های فقهی و اصولی حول کلام معصوم است.

از امام صادق (ع) چنین نقل شده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْمُنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبًّا لِلدُّنْيَا فَاتَّهَمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبٍّ لَشَيْءٍ يَحُوطُ مَا أَحَبَّ وَ قَالَ ص أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ ع لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالدُّنْيَا فَيَصُدِّكَ عَنْ طَرِيقِ مُحِبَّتِي فَإِنَّ أَوْلَئِكَ قُطَاعُ طَرِيقِ عِبَادِي الْمُرِيدِينَ إِنَّ أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي عَنْ قُلُوبِهِمْ»^[1]

خطاب به مردمی است که می‌خواهند دین‌شان را از یک عالمی اخذ کنند، به اصطلاح ما قرینه‌ی مناسبت حکم و موضوع در اینجا می‌گوید مراد از عالم یعنی عالم دینی و نه هر عالم و هر کسی که در رشته‌های علمی دیگر متخصص است. می‌فرماید اگر دیدید آن کسی که عالم دینی است محب دنیا است «فاتهموه علی دینکم» او را متهم کنید بر دین خودتان.

گاهی اوقات برخی این جار و مجرور را ذکر نمی‌کنند و می‌گویند اگر دیدید یک عالمی محب دنیا است و دنیا طلب است او را متهم کنید، اینکه درست نیست! به چه چیز متهم کنیم؟

معنا ندارد که شارع بفرماید اگر دیدید یک عالمی محب دنیا است او را به هر نوع اتهامی متهم کنید، خصوصیت در این جار و مجرور است «فاتهموه علی دینکم» یعنی بر دین خودتان او را متهم بدانید، یعنی اگر مطلبی را به عنوان دین بیان کرد از او نپذیرد، شبیه آنچه که در باب شهادت گفته می‌شود که اگر یک کسی بخواهد بر برادر یا پدرش شهادت بدهد این متهم است و یکی از شرایط شاهد این است که متهم نباشد، یعنی ممکن است چون پدر یا برادر هست به نفع او شهادت بدهد لذا او چون متهم است شهادتش قبول نمی‌شود.

آن وقت عالمی که محب دنیا است «فاتهموه علی دینکم» او را بر دین خودتان متهم بشمارید، یعنی آنچه را که بیان می‌کند قبول نکنید که به عنوان دین برای شما بیان می‌کند.

بعد می‌فرماید: «فَإِنَّ كُلَّ مُحِبٍّ لَشَيْءٍ يَحُوطُ مَا أَحَبَّ» حضرت تعلیل هم آورده، این احاطه به آنچه که دوست می‌دارد دارد، یعنی

دغدغهی او همان محبوبش است، اگر محبوب انسان خدا باشد، دغدغهی انسان خداست. اگر محبوب انسان دنیا شد دغدغهی انسان هم می‌شود دنیا.

و بعد در دنباله می‌فرماید «أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ دَاوُدَ (ع)» خدای تبارک و تعالی به داود وحی فرستاد «لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالْدُّنْيَا» به داود فرمود بین من و خودت یک عالمی که مفتون به دنیاست قرار نده، عالمی که محب دنیاست، حالا مفتون را گاهی اوقات به معنای دیوانه هم در کتب لغت معنا می‌کنند، کسی که حبش زیاد بشود نسبت به آن محبوبش دیوانه می‌شود، خدا به داود فرمود «لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالْدُّنْيَا فَيَصُدَّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي» او جلوی محبت من نسبت به تو را می‌گیرد.

ما گاهی اوقات فکر می‌کنیم اگر یک عالمی محب دنیا شد این فقط یک ضرری برای خودش دارد، در آن عبارت بالا بر مردم لازم است که او را بر دین‌شان متهم کنند و متهم بدانند، در اینجا می‌فرماید این عالم جلوی محبت من را می‌گیرد، سد از محبت من می‌کند یعنی اگر مردم رابط بین خودشان و خدا را یک عالمی که محب دنیاست و مفتون به دنیاست قرار دادند حب خدا نسبت به مردم دیگر هم کم می‌شود.

آن وقت این تعبیر را دارد «فَإِنَّ أَوْلَئِكَ قُطَاعُ طَرِيقِ عِبَادِي الْمُرِيدِينَ» عالم محب دنیا قاطع الطریق است، راهزن است، نمی‌گذارد آن عبادی که مُرید خدا هستند به خدا برسند مثل یک راهزن که جلوی کاروان را می‌گیرد عالم محب دنیا هم همینطور است، آن وقت فرمود «إِنْ أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي عَنْ قُلُوبِهِمْ» کمتر چیزی که من از این عالم محب دنیا دارم این است که حلاوت مناجات را از اینها می‌گیرم. این هم یک علامتش است، اگر انسان بخواهد ببیند حب دنیا دارد یا نه؟ ببیند آیا این عباداتی که دارد برایش حلاوت دارد یا نه؟ حلاوت به معنای عدم الکراهه نیست، یک کسی ممکن است عادت کرده و نماز می‌خواند و برایش عادی شده و کراهت ندارد و سختش نیست، این معنای حلاوت نیست! بلکه به این معناست که واقعاً انسان از تک تک حروف عبادتش لذت ببرد، بآء بسم الله را که می‌گوید تمام وجودش را عشق به خدا و شوق و لذت مناجات و لذت ملاقات با خدا فرا بگیرد این می‌شود حلاوت، آن وقت می‌فرماید کسی که محب دنیاست حلاوت مناجات را از او می‌گیرند.

لذا ما که شروع سال تحصیلی‌مان است واقعاً ببینیم اگر در ما خدایی نکرده این نقیصه وجود دارد که بالأخره در خیلی از ماها هست! بالأخره انسان با خودش نباید تعارف داشته باشد. می‌خواهیم یک سال تحصیلی را سپری کنیم و وقت بگذاریم و هر روز بحث داشته باشیم، یکی از شرایط مهمش این است که واقعاً قصدمان را برای خدا قرار بدهیم، از خدا استمداد بخواهیم و ان شاء الله خداوند هم خودش نور عنایتش را در قلوب همه‌ی ما و افکار همه‌ی ما قرار می‌دهد.

استصحاب

بحث ما در اصول بحمدالله رسید به اول بحث استصحاب، البته ما در دوره‌ی اصول‌مان به مباحث اشتغال که رسیدیم آخر بحث که «خاتمة فی شرایط الاصول» است، را مطرح نکردیم و گفتیم دو بحث مهم دارد؛ یکی قاعده‌ی میسور و دیگری قاعده لاضرر که انشاءالله در ایام تعطیلی که بحث داریم مطرح می‌کنیم و امسال از اول استصحاب شروع می‌کنیم.

بحث استصحاب به نظر می‌رسد از مهم‌ترین مباحث اصول است و فقیه بسیار با آن ارتباط دارد و فقهایی که در مباحث اصول قدرت‌شان در مباحث استصحاب بیشتر است در خیلی از فروع قویتر به میدان می‌آیند خصوصاً در تعارض بین استصحاب و سایر قواعد که یکی از بحث‌های خیلی مهم در فروع علم اجمالی همین تعارض بین استصحاب و سایر قواعد است از این رو بحث استصحاب اهمیت بسیار زیادی دارد و به یک معنا از همه‌ی مباحث اصول مهم‌تر و آثارش در فقه بیشتر است.

مقدمه؛ مفهوم شناسی

قبل از اینکه وارد تعریف استصحاب شویم دو مقدمه را باید بیان کنیم، مقدمه اول این است که وقتی به کتب اصولیین مراجعه

می‌کنیم قدما اول می‌گفتند «الكلام في استصحاب الحال»، بعد در همان زمان برخی قدما برای استصحاب سه قسم ذکر کردند: استصحاب حال عقل، استصحاب حال شرع و استصحاب حال اجماع. بعد در کلام متأخرین این قیود را برداشتند و گفتند «الكلام في الاستصحاب» و حتی بسیاری کلمه حال هم نیاوردند. این یک تطور و تاریخی است در خود این واژه در علم اصول، که بالأخره باید اجمالاً روشن شود که آنها مرادشان چه بوده است؟

چون گاهی ممکن است از شما سؤال کنند که بین استصحاب حال عقل و استصحاب حال شرع چه فرقی است؟ آیا اصلاً فرق وجود دارد یا این دو یکی هستند؟ آیا دو تعبیر از شیء واحد است یا اینکه بین اینها فرق وجود دارد؟

به کتاب وافیه‌ی فاضل تونی صفحه‌ی 178 مراجعه بفرمایید (که من مکرر گفتم واقعاً کتاب وافیه بسیار کتاب خوب و محکمی در مباحث اصولی است) صاحب وافیه وقتی ادله‌ی عقلی احکام را بیان می‌کند می‌گوید: «القسم الثاني استصحاب حال العقل أی الحالة السابقة و هی عدم شغل الذمه عند عدم دليل أو امارة علیه»

مقصود اینها از استصحاب حال عقل یعنی همان حکم عقل بالبرائة. یعنی عقل می‌گوید اگر در یک موردی دلیل بر وجوب یا دلیل بر حرمت نداریم اینجا برائت است، آن وقت در برخی از کلمات این استصحاب حال عقل با همان برائت اصلیه یک معنا می‌شود و واقع هم همین است که موردش یک مورد است یعنی شما کجا می‌گوئید برائت اصلیه؟ برائت اصلی آن است که اصلاً دلیلی بر وجوب یا حرمت نداریم، حالا الآن می‌گوئیم قبل از اینکه این انسان بالغ شود برائت اصلیه جاری بوده حالا هم استصحاب می‌کنیم حال عقل را.

پس استصحاب حال العقل به این معنا نیست که ما دلیل استصحاب را دلیل عقلی قرار بدهیم، چون ممکن است کسی فکر کند به این معناست، نه! استصحاب حال العقل به این معنا نیست که دلیل استصحاب روایات نباشد و عقل باشد بلکه یعنی استصحاب یک حکم خاص عقلی به نام برائت؛ عدم اشتغال الذمه عند عدم الدلیل.

به عبارت دیگر در این استصحاب حال عقل دو نکته وجود دارد؛ یک نکته این است که ربطی به دلیل ندارد و نمی‌خواهیم بگوئیم دلیل عقل است و نقل نیست، دوم اینکه می‌خواهیم بگوئیم مستصحب یک حکم خاص عقلی است، استصحاب حال عقل نمی‌خواهد تمام احکام عقلیه را بگوید ما استصحاب می‌کنیم، ممکن است قدما بگویند احکام عقلیه قابل استصحاب نیستند ولی این استصحاب را قبول داشته باشند، این یک استصحاب خاصی است، استصحاب در این معنا حکم خاصی از احکام عقل است یعنی برائت اصلیه است.

از همین جا معنای استصحاب حال الشرع در کلمات قدما روشن می‌شود. صاحب وافیه در صفحه 200 می‌گوید: «القسم السادس: استصحاب حال الشرع، و هو التمسك بثبوت ما ثبت في وقت، أو حال على بقاءه فيما بعد ذلك الوقت، و في غير تلك الحال، فيقال: إن الأمر الفلاني قد كان، و لم يعلم عدمه، و كل ما هو كذلك فهو باق. و قد اختلف فيه العامة بينهم، فنفته جماعة و أثبتته أخرى، و اختاره منّا العلامة رحمه الله، و نسب اختياره إلى الشيخ المفيد أيضاً و سيجي، و أنكره المرتضى و الأكثر.»

تمسك به یک حکمی که قبلاً در یک زمانی و در یک حالی بوده، الآن هم بگوئیم در غیر از آن زمان باقی است «فيقال إن الأمر الفلاني» یعنی الحكم الفلاني مثل وجوب نماز جمعه در زمان غیبت «قد كان و لم يعلم عدمه و كل ما هو كذلك فهو باق».

فرق استصحاب حال الشرع با حال عقل چیست؟ اصطلاحاً حال عقل را همان معنایی که عرض کردم اراده می‌کنند که طبق این معنا استصحاب برائت اصلیه و عدم ازلی را دلالت دارد می‌گوئیم در ازل واجب نبوده و حالا هم واجب نیست ولی استصحاب

حال الشرع بر حسب این اصطلاح آنجایی است که یک حکم شرعی را شارع آورده (مثل حکم به وجوب، حکم به حرمت، یا حتی حکم به اباحه) در استصحاب حال الشرع یک حکمی منصوب به شارع است که ممکن است عدم الوجوب باشد، اما منسوب به شارع است که این را برای یک زمان دیگر استصحاب می‌کنیم.

پس فرق بین استصحاب حال الشرع و حال عقل روشن شد. یک فرق این شد که استصحاب حال العقل مربوط به حکم عقل است به عدم الدلیل علی وجود الحكم، استصحاب حال الشرع یعنی همان حکمی که دلیل دیگری داریم بر اینکه قبلاً ثابت بوده حالا هم باقی است. بعد از کلمات صاحب وافیه ایشان می‌گوید این استصحاب حال الشرع مورد اختلاف واقع شده، جماعتی قبول دارند و جماعتی قبول ندارند و این استصحابی که امروز متأخرین تقریباً بالإتفاق مورد قبولشان هست غالب قدام قبول نداشتند بر حسب آنچه که صاحب وافیه دارد.

ایشان می‌گوید «وقد اختلف فيه العامة بينهم» عامه بین‌شان اختلاف واقع شده، اهل سنت، که آیا این استصحاب حال الشرع درست است یا نه؟ «فنفته جماعة و اثبته اخرى»، یک گروهی قبول کردند و یک گروهی قبول نکردند، حالا در حاشیه وافیه نوشته آنهایی که قبول نکردند کدامند و آنهایی که قبول کردند کدامند، آنهایی که قبول کردند می‌گوید «كالشافعي و المزني و الصيرفي و الغزالي و الآمدي و البيضاوي»، ولی آنهایی که قبول نکردند حنفی‌ها هستند.

بعد صاحب وافیه می‌گوید «واختاره منّا العلامة رحمه الله و نسب اختياره إلى الشيخ المفيد»، علامه قبول کرده و به شیخ مفید هم نسبت داده شده، بعد می‌گوید «و انكره المرتضى»، سید مرتضی این استصحاب حال الشرع را قبول ندارد «و الاكثر» که شاهد روی کلمه «و الاكثر» است، می‌فرماید این استصحاب حال الشرع را اکثر قبول ندارند. پس فرق بین استصحاب حال عقل و استصحاب حال شرع روشن شد.

اصطلاح دیگر، «استصحاب حال اجماع» است که این هم باز در کلمات اهل سنت بیشتر وجود دارد و از اصطلاحاتی است که شافعی مطرح کرده، عرض کردم این هم مثل دو اصطلاح دیگر اگر به کسی بگوئیم استصحاب حال اجماع یعنی چه؟ بلافاصله ذهنش منتقل می‌شود به اینکه استصحابی که دلیل آن استصحاب اجماع باشد، در حالیکه اصلاً ربطی به این ندارد.

استصحاب حال اجماع یعنی استصحاب یک حکمی که بر آن حکم اجماع قائم بوده است.

شافعی این مثال را می‌زند که اگر کسی متیمماً بایستد برای نماز، آب نداشت و فاقد الماء بود، نماز را با تیمم شروع کرد، در اثناء نماز آب پیدا شد، اینجا چکار کند؟ گفته اند اینجا حال اجماع را استصحاب کند؛ قبل از اینکه آب ببیند اجماع قائم است بر اینکه این نماز با تیمم صحیح است، حالا هم حال اجماع را استصحاب کند^[2].

نکته دیگر که عنوان می‌کنم تا پیش مطالعه بفرمایید این که محقق نائینی در فوائد الاصول یا در اجود التقريرات، چون دو تقریر از مرحوم نائینی است: اجود التقريرات و فوائد الاصول. این مطلب در اجود التقريرات جلد چهارم صفحه پنجم است، نائینی می‌فرماید ما می‌گوئیم خبر الواحد حجة، ما می‌توانیم بگوئیم المفهوم حجة، اما این دو حجت دو معنا دارد و هیچ کدام در باب استصحاب حجت معنا ندارد. این را پیش مطالعه بفرمایید.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1 ، ص 46، باب المستأكل بعلمه و المباهي به، ح 4.

[2] من ملاحظه کردم خیلی‌ها که رسائل و کفایه هم خواندند گاهی اوقات فرق بین استصحاب حال عقل و حال شرع برایشان روشن نیست چون نه در رسائل درست منقح شده و نه در کفایه، البته از آن جا که متأخرین این تفکیک را کنار گذاشته اند در بحث خود این تفکیک و قیود را لحاظ نمی کنیم.